

صدماتی که انواع رویونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی طی چهاردهه اخیر بر جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد کرده اند.

بخش چهارم:

- آیا "سازمان انقلابی افغانستان" از رویونیسم "سازمان رهائی" گسست قطعی کرده است؟! طبق گزارش شماره اول نشریه (به "پیش") ارگان تئوریک - سیاسی "سازمان انقلابی افغانستان"، این سازمان در اوایل بهار سال (1387) تشکیل شده است. همچنین گفته شده که این سازمان نتیجه ای فعالیت‌های شانزده ماهه یک تشکل قبلی بنام "گروه پیشگام افغانستان" بوده است و گروه پیشگام افغانستان پس از دیدارها و نظرخواهی های متعدد ایجاد گردید. این گروه مدعی است که "رفقای انقلابی ما که دیگر نمی توانستند در چارچوب استبداد حاکم بر سازمان رهائی و ابهام گرائی سیاسی آن، مبارزه شان را به پیش ببرند، تصمیم گرفتند تا در چارچوب تشکیلات جدید و با خط روشن سیاسی مبارزه خستگی ناپذیر را برای رهایی خلق افغانستان و خلقهای جهان از استعمار و استثمار ادامه دهند. همچنین "سازمان رهائی" دارای افکار غیر انقلابی و تحت سلطه فاشیسم تشکیلاتی توصیف شده است" که در ابتدا همین دودلیل موجب انشعاب این گروه ذکر شده است: یکی استبداد حاکم در سازمان رهائی. و دودیکری ابهام گرائی سیاسی. اما در همین شماره نشریه "به پیش" باز هم تذکر یافته که "گروه پیشگام" در پایان جلسه ایکه منجر به تشکیل آن شد، چهار مسئله اساسی را دلیل اختلافات کلیدی خود با "سازمان رهائی" مشخص کرده است:

- حرکت موهوم - سانترالیزم استبدادی - "ان جی او" گرائی - برخورد کاسبکارانه با سازمان پایه ای. لیکن نشریه "به پیش" در جای دیگر اختلافات کلیدی با "سازمان رهائی" را روی دوازده مسئله نشانی کرده و می نویسد: "مادر اینجا عمده ترین اشتباهات سازمان رهائی بعد از کودتای هفت ثور را مختصراً ارزیابی می کنیم: 1- حرکت بالاحصار - 2- جمهوری اسلامی - 3- تئوری سه جهان - 4- مبارزه مسلحانه - 5- بریدن‌ها - 6 سانترالیزم - 7 - ایدئولوژی - 8 زنان - 9 حرکت موهوم - 10 انجویزم - 11 حزب - و 12- پنهانکاری.

متن فوق نشان می دهد که اولین و مهمترین انگیزه در انشعاب "سازمان انقلابی افغانستان" از "سازمان رهائی افغانستان" نه مسایل عمده، انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی (اکنونیستی و رویونیستی) "رهائی" که مواردی چون "استبداد فاشیسم تشکیلاتی، ابهام گرائی و حرکت موهوم، افکار غیر انقلابی و انجیوگرائی" ذکر شده است. در حالیکه اگر به تاریخچه "سازمان رهائی" نظر اندازیم؛ از همان ابتدای ایجاد تشکل پایه ای اش، "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" مدعی اعتقاد به (م - ل - ا) که با انتشار نوشته ای تحت عنوان "با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" در سال 1352 خورشیدی اعلام موجودیت کرد، دارای خط انحرافی اکنونیستی بود. خط انحرافی اکنونیستی تحت رهبری داکتر فیض احمد از جمله خطوط انحرافی درون "سازمان جوانان مترقی" بود که با دو خط انحرافی دیگر، سنتریزم (ه.م) و پاسیفیسم (داکتر صادق یاری) در مقابل خط اصولی و انقلابی رفیق اکرم یاری قرار داشتند و این سه خط انحرافی در حساس ترین لحظات تاریخ جنبش انقلابی پرولتری کشور و در غیاب رفیق اکرم یاری ضربات مدهشی بر "سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک تحت رهبری اش وارد کردند. و بعد از آن این خطوط انحرافی اپورتونیستی با دیگر انواع خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویونیستی و تسلیم طلبانه طی چهاردهه شدید ترین ضربات را بر جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد کرده اند.

"گروه انقلابی...." در سال (1358) به "سازمان رهائی افغانستان" تغییر نام داد و از منجلا ب اکنونیسم در پررتگاه رویونیسم "سه جهانی" سقوط نمود که تا کنون در آن قرار دارد. لذا طی حدود چهاردهه تمام نظرات، مواضع، خط مشی ها و عملکردهای "گروه انقلابی...." و "سازمان رهائی" بر مبنای خطوط انحرافی اکنونیسم و رویونیسم "سه جهانی" استوار بوده است. از متن فوق چنین برمی آید که در این انشعاب پیش از همه عمده ترین مسئله استبداد و فاشیسم تشکیلاتی و ابهام گرائی "سازمان رهائی" عنوان شده است و بعد مسایل دیگر. در حالیکه در "گروه انقلابی...." و "سازمان رهائی" عمده ترین مسئله انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی اکنونیستی و رویونیستی "رهائی" طی چهاردهه بوده اند. همه موارد

انحرافی دیگر از قبیل (قبول استراتژی جمهوری اسلامی بجای انقلاب دموکراتیک نوین، اقدام به کودتای بالا حصار بجای جنگ خلق و پیشبرد جنگ توده ای طولانی، تشکیل "جبهه مبارزین مجاهد" با تنظیمهای ارتجاعی اسلامی، بجای مبارزه در جهت تشکیل حزب انقلابی پرولتری و تشکیل "جبهه متحد ملی" از نیروهای واقعاً ضد امپریالیست و ضد ارتجاع، استبداد و فاشیسم تشکیلاتی، وابستگی به دولت رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی چین سفرهیئت رهبری "رهائی" به چندین کشور امپریالیستی و ارتجاعی و ملاقات بارؤسای دولتها، صدراعظم ها و وزرای خارجه در زمان جنگ و مقاومت مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدور خلقی پرچمیها؛ و بعد از تهاجم نظامی امپریالیسم امریکا و ناتو به افغانستان و سقوط رژیم طالبان و اشغال نظامی کشور و تسلط استعماری بر خلق و کشور و تشکیل جلسه استعماری بنام کنفرانس "بن" و شرکت "سازمان رهائی" در آن، شرکت در پارلمان دولت استعماری که معنای آن تن دادن به تسلیم طلبی طبقاتی و ملی است، فعالیت (ان جی او) نی و ثروت اندوزی آنها از این طریق، تشکیل و ثبت حزب قانونی در دولت مزدور کرزی، قرار گرفتن در کنار دولت کرزی و حمایت از آن و برقراری تماسها و روابط گسترده با دولتها و نهاد های امپریالیستی طی دوازده سال اخیر (توسط "ملالی جويا" سفیر سیار "سازمان رهائی- راوا") و استقبال گرم برخی از دولتها و نهاد های امپریالیستی از افشاگریهای وی علیه گروه های اسلامی "بنیادگرا" که به وی نشان ها و جوایز متعددی اهداء کرده اند و او را "زن شجاع" لقب دادند و کتاب "زنی در میان جنگ سالاران" را در فرانسه طی تشریفات خاصی معرفی کردند. همه این مسایل بر مبنای خط ایدئولوژیک- سیاسی انحرافی اکونومیستی و رویزیونیستی "سازمان رهائی" صورت گرفته است. لذا هر فرد و گروهی که خواسته باشد راه خود را از رویزیونیسم "سازمان رهائی" جدا کند قبل از همه باید تمام انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی "گروه انقلابی...." و "سازمان رهائی" را طی چهاردهه یکایک به نقد کشیده و قاطعانه از آنها گسست نماید و در برابر آنها مواضع اصولی و انقلابی اتخاذ کند و در برابر انواع خطوط انحرافی اپورتونیستی و رویزیونیستی درون جنبش انقلابی پرولتری کشور و در سطح جنبش بین المللی کمونیستی مواضع انقلابی اتخاذ نماید؛ نه اینکه این همه انحرافات ایدئولوژیک- سیاسی را (که "رهائی" طی چهاردهه اخیر به آن دچار بوده و صدمات زیادی به جنبش انقلابی پرولتری کشور و جنبش ملی - دموکراتیک و مبارزات توده های خلق علیه امپریالیسم و ارتجاع وارد کرده و اعضای "سازمان انقلابی" در آنها سهیم بوده اند)، زیر نام "اشتباهات (بزرگ)، افکار غیر انقلابی، استبداد تشکیلاتی، پوپولیسم و..." خلاصه نماید.

مسئله استبداد تشکیلاتی در "سازمان رهائی": اصل تشکیلاتی سنترالیزم دموکراتیک را خط سیاسی یک سازمان و یا حزب تعیین می کند و این اصل برای کار بست خط درست ضروری است. تئوریت تشکیلاتی بر خط سیاسی- ایدئولوژیک بنا می شود. اما وقتی یک سازمان و یا حزب در لجنزار اپورتونیسم و رویزیونیسم سقوط می کند، اصول تشکیلاتی آن هم مانند سایر انواع تشکلات بورژوائی نه بر اساس اصل سنترالیزم دموکراتیک (که بیانگر مشی توده ای سازمان انقلابی است) که بر یک مرکزیت فشرده و منضبط و بر مبنای استبداد و فاشیسم استوار می گردد. این اصل تشکیلاتی استبدادی در "سازمان رهائی" تازگی نداشته و طی چند دهه از تشکیل "گروه انقلابی...." تا "سازمان رهائی" بر تشکیلات آن حاکم بوده است. و اکثریت اعضا و هواداران "سازمان رهائی" بالا جبار به اطاعت از اقلیت حاکم در مرکزیت سازمان بوده اند. و رهبری "سازمان رهائی" این استبداد تشکیلاتی را زیر نام "انضباط سازمانی" برای حفظ تشکیلات اش توجیه کرده و مسئله ای "انتقاد" در درون تشکیلات "رهائی" برای منتقد فاجعه بار بوده است. آن عده از اعضای "رهائی" که به آثار جنبش بین المللی کمونیستی دست می یافتند (خاصاً آن نوشته های که به مسایلی مانند کودتای باند رویزیونیست "سه جهانی" هواکوفینگ و دینگ سیائوپین می پرداختند که چگونه با انجام کودتا و دستگیری رهبران نزدیک به خط و راه رفیق مائوتسه دون، انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا را در چین سرنگون کردند و چین را در راه سرمایه داری قرار دادند و از مسایل درون چین آگاهی می یافتند)؛ شدیداً مورد تعقیب مرکزیت "رهائی" قرار می گرفتند؛ زیرا "سازمان رهائی" تئوری رویزیونیستی "سه جهان" را منحیت "استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین المللی" پذیرفته است و رهبری "رهائی" سعی می کرد تا حد امکان

این افراد را از دیگر اعضای "رهائی" دورنگهداردا گویا این آگاهی به آنها "سرایت" نکند. و در صورتیکه منتقدین درون تشکیلات "رهائی" "اصلاح پذیر" نبودند با آنها طبق "معیارها و موازین" تشکیلاتی "رهائی" برخورد صورت می گرفت. اعضا و هواداران "رهائی" به همان اسناد و مدارکی از جنبش بین المللی کمونیستی چه آثار کلاسیک و چه آثار جدید دسترسی داشتند که رهبری مطالعه آنها را "لازم و به صلاح" می دید. در حلقه های درسی سازمان بیشتر نشرات خود "سازمان رهائی" و اندیشه ها و نظرات رهبران آن تدریس می شد و مطالعه نوشته ها و آثار جنبش کمونیستی انقلابی کشور خاصاً آن اسنادی که در آنها مواضع ایدئولوژیک-سیاسی "رهائی" مورد نقد و بررسی قرار گرفته بودند، بدسترس اعضا و هواداران "رهائی" قرار نمی گرفت. و این شیوه خود نوعی استبداد فرهنگی بود که در "سازمان رهائی" به بیش برده می شد است. افرادی که امروز ادعا می کنند که رهبران رهائی "انقاد پذیر بوده اند" یا بی اطلاع اند و یا عامدانه حقایق را کتمان می کنند. افرادی که در پاکستان از "سازمان رهائی" بریده بودند، بعبارت دیگر فرار کرده بودند با جزئیات از این استبداد تشکیلاتی و استبداد فرهنگی حکایت می کردند. به مسئله دیگری که در اینجا باید توجه نمود اینست که: هر استبداد سازمانی بکارگیری شیوه های پولیسی نیز به همراه دارد. و تحت نظر قرار گرفتن و تعقیب یک عضو "رهائی" توسط عضو دیگری و یا گماشتن جاسوس در سازمانهای چپ کشور (تا از منابع مالی و روابط داخلی و خارجی) آنها اطلاع حاصل کنند) از جمله شیوه های پولیسی "سازمان رهائی" بوده است. افرادی که "سازمان رهائی" را ترک کرده اند با تفصیل روی این مسایل صحبت می کردند. اینکه اعضای "سازمان انقلابی افغانستان" بعد از طی بیش از سه و نیم دهه متوجه این استبداد و فاشیسم تشکیلاتی در "رهائی" شده اند، جای بس شگفتی است؛ زیرا تا جای اطلاع، افرادی با سنین بالا نیز در این تشکل وجود داشته و دارند که طی حدود سه و نیم دهه با این استبداد و فاشیسم تشکیلاتی و دیگر خط مشی های انحرافی "رهائی" همراه بوده اند. همچنین استفاده از منابع "ان جی او" در "سازمان رهائی" قدامت حدود سه دهه دارد که توأم با دریافت کمکهای مالی از دولت رویونیستی و سوسیال امپریالیستی چین، امکانات مالی گسترده در دسترس "رهائی" قرار داشته و دارد. و خود رهبران و اعضای "سازمان انقلابی افغانستان" تا سال (2006) با این مسایل همراه بوده اند.

با ملاحظه تاریخ مختصر "گروه انقلابی..." و "سازمان رهائی" از شکل گیری خط انحرافی اکونومیستی در درون سازمان جوانان مترقی تا تشکیل "گروه انقلابی" و بعد "سازمان رهائی"، همه مواضع و عملکردهای نظری و عملی "رهائی" بر مبنای رویونیسم "سه جهانی" استوار بوده و هست. در اینجا فهمیده نمی شود که رهبری کنونی "رهائی" درباره کدام مسایل ایدئولوژیک-سیاسی و مبارزاتی و مسایل دیگر حرکات موهوم انجام داده و ابهام گرائی داشته است که مورد انتقاد و مخالفت "سازمان انقلابی" قرار گرفته است؛ که باید مشخص می شدند.

در اعلامیه منتشره در ماه جدی سال (1386) تحت عنوان "فقط با انقلاب قهری میتوان به سوسیالیسم رسید"، در دومورد درباره دولت چین بعد از درگذشت رفیق مائوتسه دون در سال 1976 صحبت از "تغییر ماهوی چین از یک کشور سوسیالیستی به کشور سرمایه داری" شده است. در حالیکه توضیح علل این "تغییر ماهوی" یعنی یک اقدام ضدانقلابی، یعنی انجام کودتا توسط باند مرتد و رویونیست "سه جهانی" دینگ سیانوپینگ و به شکست کشاندن انقلاب چین و سقوط دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی دست آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که سهمگین ترین ضربه را به پرولتاریا و خلق چین و به پرولتاریا و انقلاب جهانی وارد کرد؛ از جانب یک سازمان مدعی "م-ل-ا" جداً ضروری است. و از این گونه ابهامگوییها استنباطات مختلفی صورت می گیرد. همچنین در صفحه سوم این نوشته باز هم با ایماء و اشاره چنین نوشته شده است: "... در وطن ما نیز عده ای از مدعیان کمونیسم در قبال چنین شگردهای سکوت اختیار کرده، ظاهراً با استفاده از امکانات بورژوازی، انجورگرائی، خوش و بش با جواسیس امپریالیستها چگونگی خوش آمدگویی و دسته گل اهداء کردن به آنها، "استادانه" نسل جوان را "پرورش" می دهند و به عوض هدف قراردادن جگرگاه امپریالیسم، به فرعیات چسبیده..... دروازه های یونامارا می شانراند، تا از یک طرف حنای سرخگویی های شان چند صباحی دوام بیاورد و از سوی دیگر از در یوزگی و سهولت قونسلوی بی بهره نمانند، چیزی که باب دل امپریالیستها و مخصوصاً دولت

های "دموکرات" اروپایی می باشد. اینان حتی از کاندید مدالهای شان به خود بالیده، خجالت نمی کشند. در اینجاست که بورژوازی آرام آرام در جلد چنین تشکیلاتی درآمده اول قلم های انقلابی شان را می شکنند و بعد آنان را مسخ کرده به گرایشات پول محوری و یا حرکت های پوپولیستی در چارچوب قوانین مطروحه بورژوازی فعالیت های شان را لگام می زنند".

از متن این پراگراف به وضوح برمی آید که منظور "سازمان انقلابی افغانستان" عمدتاً "سازمان رهائی" است. اما باز هم "سازمان انقلابی..." حاضر نمی شود نامی از "سازمان رهائی" سلف اش به زبان بیاورد و به ایماء و اشاره اکتفاء کرده است. این شیوه ای "انتقاد" در افشای چهره اپورتونیسیم و رویزیونیسم "رهائی" و دیگر انواع رویزیونیسم و اپورتونیسیم کمترین اثری ندارد؛ زیرا امروز نسل جدید از روشنفکران مترقی کشور با چنین کنایه ها و اشارات درون جنبش چپ و جنبش انقلابی پرولتری آشنائی کمتری دارند. "سازمان انقلابی..." در مورد دیگری نویسد: در اینجاست که بورژوازی آرام آرام در جلد چنین تشکیلاتی درآمده اول قلم های انقلابی شان را می شکنند...". در حالیکه خاصناً در مورد "سازمان رهائی" از همان ابتدا با ترسیم خط اکونومیستی و بعد منجلاب رویزیونیسم "سه جهانی" طی چند دهه؛ "رهائی" به لحاظ ماهیت خط ایدئولوژیک- سیاسی و طبقاتی یک تشکل بورژوائی بوده و هیچگاهی واقعاً در جهت انقلاب قلمی نزده و حرکت و عمل انقلابی ای انجام نداده است. در لفظ مقولات ظاهراً مترقی و انقلابی بکار برده ولی عمل آن اپورتونیسیتی و رویزیونیستی بوده است. تنها طی دوازده سال اخیر نیست که "سازمان رهائی" در هم آغوشی با دولتها و نهاد های امپریالیستی قرار داشته است، همچنین تازگی ندارد که "سازمان رهائی" به لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی در پرتگاه اکونومیسم و رویزیونیسم افتاده و اندیشه های انقلابی پرولتری را مسخ کرده است؛ بلکه "رهائی" از همان ابتدای تشکیل یک سازمان اپورتونیسیتی و رویزیونیستی بوده است. و بعد از حدود سه و نیم- چهاردهه هنوز هم "سازمان انقلابی افغانستان" درباره "سازمان رهائی" تنها صحبت از حرکت های پوپولیستی و پول محوری و از این قبیل انحرافات "سازمان رهائی" دارد.

"سازمان انقلابی افغانستان" (به اختصار "سا") در چند مورد در نوشته هایش منجمله در نشریه "به پیش" از انحرافات رویزیونیستی "رهائی" یاد نمی کند بلکه صحبت از "حرکت های پوپولیستی" آن داشته و آنرا "اشتباه بزرگ" یاد کرده است. اگر چه پوپولیسم خود یک انحراف ایدئولوژیک- سیاسی جدی است ولی مفهوم رویزیونیسم را بیان نمی کند. همین متن فوق نشان می دهد که "سا" به شیوه کمونیستی به نقد "سازمان رهائی" نپرداخته و کماکان آنرا یک سازمان "چپ انقلابی" دارای "اشتباهات پوپولیستی" و از این قبیل می شناسد!

"سا" در همین صفحه سوم از انقلابیون جانباختگانی چون چه گوارا یاد می کند و می گوید: "که این توفان بار دیگر از سیرامانیسترا تا جنگ های بولیوی و از امریکای لاتین تا آفریقا و آسیا برافرازد...". "سا" مدعی اعتقاد به "مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون" است، ولی در اینجا راه نجات خلق های امریکای جنوبی، آفریقا و آسیا را در "توفان جنگ های چریکی چه گوارا" جستجو می کند، نه در استراتژی جنگ انقلابی خلق و جنگ توده ای طولانی تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی. و در جهت دیگر کوچکترین اشاره ای به جنگ انقلابی خلق تحت رهبری حزب کمونیست (م- ل- م) پیرو بنیان گذاران صدرگونزالو (ایبسمایل گزمن) که بیش از سه دهه است ادامه دارد و طبقات حاکم و دولتهای ارتجاعی امریکای لاتین و امپریالیسم امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی را دچار نگرانی و وحشت کرده است، حتی برایش ارزش یادآوری هم ندارد و از همینجا به نحوی ضدیت "سازمان انقلابی..." با "مائویسم" آشکار می شود. و هنوز هم "راه نجات" خلق های کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را نسخه "راه کوبا" و "معجزه جنگ چریکی چه گوارا" می داند.

"سازمان انقلابی افغانستان" در اعلامیه ای تحت عنوان "سالروز تأسیس رود خروشان سازمان انقلابی افغانستان را گرامی می داریم" در ماه حمل (1388) می نویسد: "انشعاب رفقای سازمان انقلابی در مقابله با انحرافات سازمان رهائی که در مغالزه با سرمایه جهانی و پشت کردن رهبران آن به انقلاب پرولتاریائی با پا گذاشتن بر ایدئولوژی و گور رهبران شهید آن که وجدان سازمان را آزرده، با چهار اختلاف اساسی (حرکت موهوم، سانترالیزم استبدادی، انجیوایزم و استفاده از سازمان پایه ای) جهت ایجاد سازمان

انقلابی و متعهد به مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائودر عقرب 1385 "گروپیشگام افغانستان" را به عنوان کمیته تدارک انعقاد کنگره مؤسس "سازمان انقلابی افغانستان" گردید. این کنگره که در روز اول حمل 1387 برگزار شد، در آن جمعی از رفقای کمونیست با تعهد به پیکار انقلابی و ادامه راه رهبران جانباخته جنبش انقلابی کشور (رفیق اکرم یاری، رفیق داکتر فیض احمد و رفیق مجید) شرکت نمودند.....".

"سا" در اینجا باز هم اختلافات اساسی اش را با "رهائی" همان چهارمورد برمی شمارد که در صفحات قبل به آن پرداخته شد. "سا" در اینجا خود را متعهد به "م- ل- ا" وانمود می کند و ادامه راه (اکرم یاری، داکتر فیض احمد و مجید) صحبت دارد. در این میان خط انقلابی و راه رفیق اکرم یاری در جنبش انقلابی پرولتری کشور مشخص بوده است، یعنی مبارزه انقلابی بر مبنای "مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه - مائوتسه دون" و در جهت تثبیت و تقویت این خط در درون "سازمان جوانان مترقی" و در "جریان دموکراتیک نوین" و ترویج این خط انقلابی در سطح کشور مبارزه کرد و تا آخرین نفس بر این عقیده و در این راه وفادار ماند. ولی در مورد "راه" فقید داکتر فیض احمد: "خط" و "راه" داکتر فیض احمد همان خط و راه انحرافی "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" و "سازمان رهائی افغانستان" بوده است که تا آخری آن باقی ماند. در اینجا باید تذکردهم که من و داکتر "س" در وسط سال 1352 "سند" با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" را مطابق به فهم و درک آنروزی ما نقد کردیم؛ ولی رهبری "گروه انقلابی...." این نقد ما را درباره انحرافات اکونومیستی و اپورتونیستی "گروه...." نپذیرفت.

همچنین به ارتباط مطلب فوق "راه" مجید هم مشخص بود که من در بخش سوم موضوع مورد بحث در این نوشته ها به آن پرداخته ام. و اینکه "سا" صحبت از "ادامه راه داکتر فیض احمد دارد" باین ادعایش مبنی بر "گسست" از خط اکونومیستی و رویزیونیستی سازمان رهائی و "تعهد به پیکار انقلابی"، در تضاد قرار می گیرد. ملاحظه می شود که "سا" هنوز نتوانسته است به لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی این تضاد را با خود حل کند و بگونه ریشه ای و قاطع خود را از منجلا ب رویزیونیسم "رهائی" نجات دهد. تا زمانی که "سا" این تضاد را به شیوه ای اصولی و انقلابی با خود حل نکند، هر ادعای وی مبنی بر "تعهد به مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون" یا ادعای "فتح راه خرائین انقلاب پرولتاریائی کشور" و کلمات و جملات دهن پرکن دیگری از این قبیل، اساس واقعی و دیالکتیکی ندارند. و جریان همین چند سال اخیر از تشکیل "سا" عیان می سازد که این سازمان از خط رویزیونیستی "رهائی" گسست قطعی نکرده است و انگیزه ای "انشعاب تشکیلاتی آن" از "رهائی" متباز تراست. "سا" هنوز هم "رهائی" را با جملاتی مانند چپ مدالگیر، انجیوگرا، پوپولیست و از این قبیل مورد انتقاد و حمله قرار می دهد و از بیان این حقیقت که "رهائی" یک سازمان رویزیونیستی بوده و هست، در نوشته ها و اسنادش بگونه ای صریح خود داری می کند. و در اکثریت موارد از نظرات، مواضع و عملکردهایش طی این چند سال برمی آید که بر اساس خط انقلابی پرولتری استوار نبوده و ملهم از اپورتونیسمی است که هنوز به آن دچار است.

"سا" در اعلامیه ای منتشره بتاريخ (21 عقرب 1389)، داکتر فیض احمد را "پیشوای بزرگ جنبش انقلابی افغانستان" خوانده که زندگی پربارش را وقف زحمتکشان، رشد و تعالی جنبش انقلابی نموده است" و "سا- بیرق سرخ رفیق فیض احمد و یاران رفته اورا به اهتزاز نگه میدارد و راه آنان را دوام می دهد".

گرچه مکث روی این موضوع بیش از همه بحث برانگیز است؛ اما واقعیت اینست که داکتر فیض احمد تنهار هیروپیشوای بزرگ "سازمان رهائی افغانستان" بوده است. و برخلاف این ادعا، وی منحیث یکی از رهبران برجسته "سازمان رهائی" بود که این سازمان با انحرافات اکونومیستی و رویزیونیستی اش صدمات جدی بر جنبش انقلابی کشور وارد کرده است. "سا" راه اندازی کودتای نظامی بالاحصار را "اشتباه" ارزیابی می کند؛ نه یک انحراف جدی ایدئولوژیک- سیاسی. لیکن از قدرت تشکیلاتی "رهائی" صحبت دارد. برای یک سازمان مدعی اعتقاد به "م- ل- ا" پذیرش استراتژی جمهوری اسلامی و اقدام به انجام کودتا بیش از همه به معنای نفی تشکیل حزب انقلابی پرولتری، تشکیل ارتش انقلابی، پیشبرد جنگ خلق و جنگ توده ای طولانی تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی و نفی مبارزه انقلابی برای

پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین وکلاً ترک راه انقلاب پرولتری بوده ودرماهیت غلطیدن درلجنزاراپورتونیسیم ورویزیونیسیم است. درهمین اعلامیه نوشته شده است که: "...بعد ازناکامی کودتای بالاحصار عده ای بسیاری ازاعضا وکدرهای گروه شهید ویا زندانی شدند که رفیق داکترنیز جزء دستگیرشدگان بود. رفیق داکتر بعد از چند روزقادربه فراراز زندان صدارت شد وباردیگر به رفقای گروه پیوست...".

درمورد مسئله فرارداکتر فیض احمد از زندان صدارت: گرچه مکث روی این مسئله قدری اشتعال برانگیزاست و شاید خشم وقهر "سا" ومدافعین اشرا برمی انگیزد، به هر صورت؛ گاهی چنین اتفاقات نادری رخ می دهد که شخصی از جنبش چپ یک کشور موفق به فرار از زندان یک رژیم فاشیستی شده است؛ اما "سا" مانند "رهائی" سازمان سلفش چگونگی این فرار را حد اقل به لحاظ تکنیکی تا امروز در پرده ابهام نگهداشته است. "سا" باید در این زمینه توضیح می داد که آیا زمینه واسباب این فرار بطور نقشه مند توسط "رهائی" مساعد شده بود ویا داکتر فیض احمد بگونه تصادفی موفق به فرار از زندان رژیم خلقی پرچمیها شده است.

"سا" دریکی از یادنامه های فقید داکتر فیض احمد منتشره بتاريخ (21 عقرب 1391) چنین می نویسد: "... اگر عده ای حاضر نباشند، به این پیشمرگان راه رهائی خلق ما (به خصوص رفیق "احمد" و رفیق "مجید")، حتی رفیق خطاب کنند، با این عمل ضدانقلابی واپورتونیسیتی، ماهیت واقعی شان را برملا ساخته، غیر کمونیست بودن شان را به نمایش می گذارند". برخلاف، "سا" با چنین قضاوت غیر علمی و غیر دیالکتیکی وبا ذهنیگری تمام به این مسئله برخورد کرده است. درحالیکه کلمه یا مقوله رفیق از دید کمونیستهای انقلابی تعریف معین ومعناومفهوم ایدئولوژیک- سیاسی مشخص دارد که با معیارهای کمونیستی سنجش و ارزیابی شده و بیانگر رابطه و پیوند انقلابی در بین اعضای یک تشکل انقلابی پرولتری است و در پروسه مبارزه انقلابی تقویت شده واستحکام بیشتری یابد. این نه آنست که اپورتونیسیتها ورویزیونیسیتها رنگارنگ به این مقوله از دید انحرافی خود نگریسته وهمدیگر را رفیق خطاب می کنند و به همدیگر القاب "انقلابی" می تراشند وبا داستان سرائی از همدیگر قهرمان افسانه ای می سازند و از این قبیل مهملات سرهم بندی می کنند.

موضوع اشتباه یک کمونیست که آنرا بر اساس اصل "انتقاد و انتقاد از خود" اصلاح می کند؛ تا انحرافات اپورتونیسیتی ورویزیونیسیتی وارتداد از زمین تا آسمان فرق دارد. "گروه انقلابی... و" سازمان رهائی" حدود چهل سال است که در پرتگاه اپورتونیسیم ورویزیونیسیم دست و پا می زند. آیا "سا" گفته می تواند که طی این چهاردهه در کدام مقطع زمانی "گروه انقلابی... و" سازمان رهائی" به شیوه ای اصولی و انقلابی از خود انتقاد کرده و در خط انقلابی پرولتری قرار گرفته وبر همین مبنا عمل کرده است؟ که هیچ! درحالیکه در تمام مدت چهاردهه "رهائی" از منجلا بی به منجلا بی رفته و بجای انتقاد از خود، انحرافات خود را توجیه کرده ومنتقدین خود را با شدید ترین الفاظ مورد حمله قرار داده وعلیه آنها توطئه گری کرده و به انتقامگیری متوسل شده است! اسناد کتبی "گروه انقلابی... و" "رهائی" موجوداند همه بیانگر خط ایدئولوژیک-سیاسی ونظرات ومواضع اپورتونیسیتی ورویزیونیسیتی "رهائی" اند. این موضوع نه تنها در جنبش انقلابی پرولتری افغانستان که در تمام کشورهای جهان ودر طول تاریخ جنبش کمونیستی جهانی وجود داشته که اپورتونیسیتها ورویزیونیسیتها رنگارنگ، انتقادات کمونیستهای انقلابی را "خصومت ورزی" ارزیابی کرده و به آنها اتهامات گوناگونی زده اند. هیچ اپورتونیسیت ورویزیونیسیتی در جهان حاضر نه شده است بگوید که نظر وموضع وعمل اش کمونیستی نیست. وهمین از کمونیسم صحبت کردن ورویزیونیسیتی عمل کردن خود اپورتونیسیم ورویزیونیسیم است. هر کمونیست انقلابی در پروسه مبارزه انقلابی دچار اشتباه ویا انحراف می شود؛ ولی با قبول اصل "انتقاد از خود"، اشتباهات وانحرافات خود را نقد میکند واز آنها درس می گیرد. ولی اپورتونیسیتها ورویزیونیسیتها "سرسخت" که چند دهه در منجلا بی اپورتونیسیم ورویزیونیسیم گرفتاراند و هیچ گاهی هم حاضر نشده اند صادقانه از خود انتقاد کرده واز خطوط انحرافی خود گسست قطعی نمایند؛ این اعمال آنها اشتباه ارزیابی نمی شود. ملاحظه می شود که "سا" در تحلیلها وبرخوردهایش به مسایل هنوز با همان شیوه "رهائی" عمل می کند. "سا" در صفحه دوم این اعلامیه

مدعی است که "وارثان واقعی راه داکتر فیض احمد "شهید" و یاران وی و ادامه دهنده راه آنها ست". درحالیکه طبق توضیحات فوق "راه داکتر فیض احمد" همان راه "گروه انقلابی... " و "سازمان رهائی" بوده است و بدین صورت ادعای "سا" در "پیمان به راه سرخ انقلاب رهائی بخش" حرفی میان تهی است.

"سا" در یک اعلامیه تحت عنوان «"ساما- ادامه دهندگان"، گامی به جلو» چنین می نویسد: "... این دوسازمان (منظور نویسنده "رهائی" و "ساما" است) در جریان نبرد (منظور جنگ مردم ما علیه سوسیال امپریالیسم روسی و دولت مزدور خلقی پرچمی ها است)، بیش از 500 کمونیست انقلابی را به تسلیخگاه قربان کردند....".

حال توجه کنید "سا" که مدعی است از "سازمان رهائی" انشعاب کرده و "م- ل- ا" اندیشه رهنمایش می باشد؛ لیکن بعد از حدود چهل سال چه برداشتی از مفهوم (کمونیست انقلابی) دارد! حال همین دوسازمان ("رهائی" و "ساما") رادر (32) سال قبل از امروز در نظریه گیریم؛ که بنا بر ادعای "سا" (500) تن "کمونیست انقلابی" رادر تسلیخگاه (جنگ) قربان کردند. البته این امر آشکار بود که در بین سازمانهای چپ منسوب به جریان دموکراتیک نوین "ساما" و "رهائی" بیشترین افراد این جنبش را در تشکیلات خود داشتند. اینکه بنا بر این ادعا (500) تن آنها در جنگ کشته شده اند و بر همین مبنا اگر صدها تن نباشند شاید ده هاتن "کمونیست انقلابی" دیگر در این دو تشکل در قید حیات بودند و هستند و این دوسازمان راهدایت می کردند و می کنند. حال این مطلب را مورد ارزیابی قرار می دهیم که آیا در چهل سال قبل (تاریخ تشکیل "گروه انقلابی...") وسی و چهار سال قبل (تشکیل "ساما" و "رهائی") در این دو تشکل واقعاً صد ها تن "کمونیست انقلابی" عضویت داشته اند؟! این ادعا با هیچ معیار کمونیستی مطابقت نداشته و ندارد. بر اساس این ارزیابی پس باید اکثریت اعضای جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید)، "کمونیست های انقلابی" بوده باشند! درحالیکه چنین نبوده است. در جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) طیفهای مختلف از روشنفکران مترقی و انقلابی حضور داشتند که عمدتاً دموکراتهای انقلابی و آزادیخواهان و میهن پرستان صادقی بودند و تعدادی هم به درجات مختلف به اندیشه های انقلابی پرولتری (م- ل- ا) باور داشتند و با همان مبنا عمل می کردند. اگر "سازمان جوانان مترقی" را در نظر بگیریم که بدون شک کمونیستهای انقلابی در آن وجود داشتند؛ ولی این مسئله را نیز باید مد نظر قرارداد که در "س. ج. م" سه خط انحرافی ستنریستی، اکونومیستی و پاسیفیستی در کنار خط انقلابی پرولتری رفیق اکرم یاری نیز وجود داشتند. یکی از این خطوط انحرافی که بعد از انشعاب از "س ج م" "گروه انقلابی... " را اساس گذاشت و بعد در سال (1358) به "سازمان رهائی" تغییر نام یافت. "رهائی" نه اینکه از خط انحرافی اکونومیستی اش نبرید که در منجلاب رویزیونیسم "سه جهانی" نیز افتاد و حتی تا امروز که حدود چهل سال از آن می گذرد "سا" حاضر نیست "سازمان رهائی" را سازمان رویزیونیستی "سه جهانی" قبول کند. بلکه آنرا سازمان "پوپولیستی" می گوید که "اشتباهات بزرگ" مرتکب شده است.

از جهت دیگر اگر به تاریخ سی و چهار سال اخیر تشکیل سازمانهای مربوط به جریان دموکراتیک نوین از "رهائی"، "ساما"، "پیکار"، "ساو"، "دسته پیشرو" و گروه های دیگر نظر اندازیم و همین سازمانهای متذکره را با اعضای آنها به لحاظ ماهیت خط ایدئولوژیک- سیاسی و نظرات و مواضع عملکردهای آنها مورد ارزیابی قرار دهیم؛ به هیچ صورت به این نتیجه نمی رسیم که بقول "سا" در آن زمان صدها "کمونیست انقلابی" در دوسازمان "رهائی" و "ساما" وجود داشته اند! اگر در "ساما" و "رهائی" صدها "کمونیست انقلابی" مسلح و غیر مسلح وجود می داشتند؛ آیا این "کمونیستهای انقلابی" حاضر می شدند که بجای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در جهت پیروزی جمهوری اسلامی مبارزه مسلحانه کنند و در این راه جان خود را فدا کنند! و یا به جای تشکیل حزب پرولتری انقلابی و تدارک جنگ انقلابی خلق به انجام کودتا قیام و کودتای بالا حصار اقدام کنند و با تنظیمهای اسلامی "جبهه مبارزین مجاهد" را تشکیل دهند و یا مانند "ساما" (جبه متحد ملی) با خط مشی جمهوری اسلامی تشکیل دهند و یا بعد از "شهادت" مجید، پروتوکول تسلیمی با دولت مزدور خلقی پرچمیها و سوسیال امپریالیستهای اشغالگرمضاء کنند و یا صدها "کمونیست انقلابی" رادر چوکات ارتش ملیشه ای مزدور دشمنان عمده خلق و میهن در آورند و یا

در شعبات خاد مامور شوند و یا کدرهای "ساما" مانند موسوی در غند سنگین مامور سازماندهی ارتش ملیشه ای شوند؟ آیا " کمونیستهای انقلابی" هیئتی به دربار رویزیونیستهای چینی می فرستادند؟ آیا مانند رهبری "ساوو" حاضر می شدند که از یک طرف با سر کرده یکی از گروه های رویزیونیست روسی طرح مبارزه مشترک در جهت تبلیغ و ترویج "سوسیالیسم علمی" بریزند و از طرف دیگر برای جلب کمک به سفارت دولت رویزیونیستی و ضدانقلابی چین مراجعه کنند؟ آیا کمونیستهای انقلابی مانند تعدادی از کدرهای مرکزی و اعضای "سازمان پیکار..." در زندان بیای چنان سند ننگین تسلیمی به دولت مزدور، امضاء می کردند؟ یا مانند چند تن دیگر آنها سلاح سازمان را می فروختند و به غرب فراری کردند؟ یا مانند عده ای دیگری از این سازمان منافع شخصی و راه سرمایه دار شدن و ثروت اندوزی را از طریق "ان جی او" داری بر (اصولیت انقلابی پرولتری) ترجیح می دادند؟ که هرگز نه! همچنین موارد دیگری از انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبانه که در سازمانهای مختلف جنبش چپ منسوب به جریان دموکراتیک نوین صورت گرفته است و صدمات و ضربات جبران ناپذیری بر جنبش انقلابی پرولتری کشور طی چهل سال وارد کرده اند. در حالیکه قبل از همه مشکل عمده در جنبش کمونیستی انقلابی (م- ل- م) کشور طی چهل سال همین کمبود تعداد کمونیستهای واقعا انقلابی و وجود انحرافات گوناگون اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلبی در جنبش انقلابی پرولتری کشور بوده است. ورنه طی این مدت شرایط عینی در کشور در سطح بالای مساعد بوده و هست و توده های خلق ما در زیر چکمه های خونین سوسیال امپریالیستها و امپریالیستها و مترجعین رنگارنگ نوکر آنها قرار داشته و عذاب کشیده و می کشند. در همه انقلابات پرولتری جهان (غیر از دوران کوتاه مدت انقلاب کمون پاریس) از انقلاب اکتوبر سال 1917 در روسیه، انقلابات دموکراتیک توده ای، انقلاب دموکراتیک نوین در چین و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین؛ مبارزات توده های خلق تحت رهبری احزاب کمونیست انقلابی قرار داشته اند که در رهبری آنها کمونیستهای واقعا انقلابی بودند. اگر معیار این باشد که به هر بورژوا دموکرات "انقلابی" و یا به هر خرده بورژوائی "انقلابی"، کمونیست انقلابی خطاب شود به یقین که وضعیت جنبش انقلابی پرولتری کشور از این هم زار تر خواهد بود. در اینجا باید تذکر داد که در جنبش چپ منسوب به جریان دموکراتیک نوین در سال 1357 و بعد از آن تشکلات چندی در ظاهر بنام سازمانهای "انقلابی پرولتری" تشکیل شدند که متأسفانه با تفاوتهای چندی تقریباً همه ای آنها بر اساس همین ارزیابیهای غیر واقعی و بامعیارهای غیر لنینی و غیر پرولتری عضوگیری کردند و نتایج آنها راه طی حدود چهار دهه مشاهده کرده ایم. ارزیابی و قضاوت "سا" درباره کیفیت و کمیت جنبش انقلابی پرولتری کشور و دیگر مسایل و قضایا مربوط به این جنبش، هرگز قضاوت یک کمونیست انقلابی واقع بین نیست. یک سازمان مدعی "م- ل- ا" هیچگاهی به چنین مبالغه گوییها منهدم نه شده و به قضایا و پدیده ها چنین ذهنیگرایانه و میکانیکی برخورد نمی کند.

آیا در همین اعلامیه، مواضع "سا" از "ساما- ادامه دهندگان" با ادعای انشعاب از رهائی" و ادعای "کمونیست انقلابی" بودن، از چه قرار است؟ "سا" اعلامیه ای "ساما- ادامه دهندگان" را در شرایط کنونی "راه و رسم ایدئولوژیک سازمانهای چپ انقلابی" ارزیابی می کند؛ "ساما- ادامه دهندگان" با تاریخ گذشته اش که سخنگوی آن عنصری معلوم الحال و منحط مانند موسوی است. و یا اینکه "سا" نمی داند که نویسنده یا (نویسندگان) کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." (که مروج ایده ها و افکار ارتجاعی پارلمانتاریستی و تسلیم طلبانه است) در تشکیل "ساما- ادامه دهندگان" چه موقعیتی دارد؟ آیا "سا" همین را "رسم ایدئولوژیک سازمانهای چپ انقلابی" می داند؟ در مورد دیگری "لاله" هوادار "سازمان انقلابی افغانستان" در اعلامیه اش از موسوی ضدانقلاب، خادم امپریالیسم و ارتجاع که بشکل جنون آمیزی بر جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) حمله می کند و به فعالین این جنبش فحاشی می نماید، به دفاع برخاسته است که بدون تردید تائید این نظرات وی نیز می باشد. آیا چگونه ممکن است که بتوان موسوی را با چنین نظرات و مواضع ضدانقلابی حتی یک "استقلال طلب و آزادیخواه" صادقی توصیف کرد! و یا به سایت افغانستان "آزاد" توجه کنید. این سایت به تریبون دشنام و فحاشی، تخریبکاری و توطئه گری علیه جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- م) کشور توسط موسوی و همپاله هایش مبدل شده است. ملاحظه می شود که مقوله ها ی "استقلال و آزادی" از دید "سا" چنین مفهومی دارند. و انتشار اعلامیه

مشترک با "ساما- ادامه دهندگان" نیز صحنه گذاشتن بر نظرات و مواضع انحرافی گذشته و حال "ساما- ادامه دهندگان" بوده و یک موضع اپورتونیستی است.

نگاهی مختصر به چند مورد از کتاب "تاریخ، مبارزه طبقاتی" که توسط "سازمان انقلابی افغانستان" در زمستان (1390) منتشر شده است":

- در صفحه (43) این کتاب نوشته شده است که: "داکتر رحیم محمودی بعد از کودتای 7 ثور توسط جلاخان حزب دموکراتیک خلق در کنار صدها انقلابی دیگر شهید شد". توضیح: رفیق داکتر رحیم محمودی فقید عضو مرکزی "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" بود و بعد از اشغال کشور توسط سوسیال امپریالیستهای روسی و قدرت رسیدن جناح پرچم از حزب مزدور "دموکراتیک خلق" جهت تداوی به هندوستان رفت و از آنجا به کشور جرمنی پناهنده شد و در همانجا درگذشت. اگر "سا" لازم می بیند در چاپ بعدی این کتاب آنرا تصحیح نماید.

- در صفحه (84) میخوانیم: "از 1949 تا 1980 که کمونیستها بر چین حاکم بودند، این مسلمانان (منظور مسلمانان ایالت سینکیانگ چین است) با کمال رضایت در این کشور سوسیالیستی زندگی می کردند از زندگی شان کاملاً راضی بودند...". توضیح: در حالیکه برخلاف، واقعیت اینست که بعد از وفات رفیق مائوتسه دون در سال 1976 و اقدام ضدانقلابی کودتای رویزیونیستهای "سه جهانی" و زندانی کردن چهارتن از کمونیستهای انقلابی نزدیک به رفیق مائوتسه دون و تقصیه حزب و دولت، ارتش و نهادهای توده ای از وجود کمونیستهای انقلابی و نابودی همه دست آوردهای انقلابی کبیر فرهنگی پرولتاریائی؛ دیگر در چین نه صحبت از دیکتاتوری پرولتاریا بود و نه هم از سوسیالیسم. و باند مرتد رویزیونیست هواکوفینگ و دینگ سیائوپین، چین را به جاده سرمایه داری سوق دادند و امروز کشور چین منحصبت یک کشور سرمایه داری (سوسیال امپریالیستی) به استثمار و خلق چین و خلقهای تحت ستم جهان در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و سایر زحمتکشان جهان ادامه می دهد. این تحلیل و ارزیابی "سا" از دولت رویزیونیستی چین در ماهیت اش یک انحراف اپورتونیستی است.

- در صفحه (84) می خوانیم: "...آلبانی که 73 درصد ساکنان آن را مسلمانان تشکیل می دادند، مدت (40) سال زیر رهبری حزب کمونیست (حزب کار) آن کشور زندگی کرده اند...". توضیح: با این گفته "سا" آلبانی را تا سال (1985) کشوری می داند که حزب کمونیست بر آن حاکم بوده است. در حالیکه بعد از سال (1979) که انور خوجه و حزب کمونیست آلبانی (حزب کار) با حمله اپورتونیستی به انقلاب چین و شخص رفیق مائوتسه دون به پرتگاه دگمارویزیونیسم سقوط کردند؛ دیگر در آلبانی نه حزب کمونیست وجود داشته و نه هم سوسیالیسم. با این محاسبه فهمیده می شود که "سا" آلبانی را تا سال (1985) کشوری میدانند که در آن حزب کمونیست در قدرت بوده است. لذا این مورد نیز از جمله انحرافات اپورتونیستی "سا" بشمار می رود.

- در صفحه (123) می خوانیم: "جنگ آن روزها (منظور "سا" جنگ مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیستهای روسی و رژیم مزدوران است) با جنگ و تجاوز امروزی فرقی نداشت که اگر امروز نباید در جنگ غیر عادلانه کنونی شرکت کرد، در آن وقت نیز باید به جنگ غیر عادلانه نه گفته می شد و وظایفی که امروز سازمانهای انقلابی پیش می برند، در آن وقت نیز پیش می بردند. جان کنی سازمانهای انقلابی و از دست رفتن بیش از 500 انقلابی شعله ای در آن جنگ، جز خدمت به اخوان جنایتکار و اربابان امپریالیستی شان چیز دیگری نبود، نتیجه ای که در عمل شاهدش بودیم".

توضیح: از همان ابتدا رویزیونیستهای خروشچفی در افغانستان و سراسر جهان قیامهای خودجوش و جنگ مردم افغانستان علیه رژیم مزدور خلقی پرچمی ها و سوسیال امپریالیسم شوروی را "ناحق و حرکتی ارتجاعی" علیه "رژیم مترقی" حزب دموکراتیک خلق و "کمکهای انترناسیونالیستی" اتحاد شوروی و بلوک تحت شرق تحت رهبری آن ارزیابی می کردند. همچنین قماشهای دیگر از اپورتونیستها و دگمارویزیونیستها با سفسطه گوئی، جنگ و مقاومت سراسری مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مزدورانرا، "کشمکشی" بین دبلوک امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی به سردمداری دوا بر قدرت امریکا و شوروی و گروه ها و نیروهای ارتجاعی مزدورانها" می دانستند. این نظر انکار از واقعیتهای عینی مقاومتی سراسری مردم افغانستان علیه اشغالگران روسی و رژیم

مزدوران است که برای حصول استقلال میهن شان از سلطه استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی ورژیم وحشی وضدمردمی وجنایتکارومزدورانرا پیش بردند. این نظرموقف درماهیت یک نظرانقباد پسندانه وتسلیم طلبانه است. درحالیکه خلاف این اراجیف اگرآن زمان مقاومت ومبارزه وفداکاریها وقربانیهای خلقهای افغانستان علیه اشغالگران روسی ورژیم مزدورانها نبود؛ گروه های ارتجاعی اسلامی باتمام کمکهای تسلیحاتی ومالی ومساعدتها وحمايتهای سیاسی قدرتهای امپریالیستی ودولتهای ارتجاعی پاکستان وایران وعربستان با دسته های مسلح خصوصی شان به هیچ صورت ممکن نبود که بتوانند شکست نظامی را برارتش متجاوزروسی وارتنش ودستگاه پولیس مخفی رژیم مزدورتحمیل کنند. نیروی عمده تعیین کننده درآن جنگ ومقاومت توده های مردم بودند که جنگ راابتدا بصورت خود جوش آغازکرده بودند وباحساس عالی وطن دوستی وروحیه آزادی خواهانه آنرا به پیش می بردند وبیدریغانه فداکای کردند وصدها هزارتن شان دراین راه قربانی شدند.

ازطرفی هم باآغازقیامهاوشورشهای خودبخودی توده های خلق علیه رژیم مزدوروبعد علیه قوای نظامی اشغالگران روسی؛ سازمانها، گروه ها وافراد انقلابی ومترقی وآزادیخواه کشوردرکنارتوده های مردم درجنگ مقاومت ملی شرکت کردند. سازمانهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین علاوه برمبارزه سیاسی- ایدئولوژیک، مبارزه نظامی راعلیه رویونیستهای جنایتکارحاکم وباداران روسی آنها به پیش بردند. این گروه ها باتشکیل جبهات جنگ دردهات وتشکیل گروه های چریکی درشهرهای مختلف کشورعلیه اشغالگران روسی ورژیم مزدورمسلحانه مبارزه کردند واین مبارزه را برای مدت پنج سال ادامه دادند. ولی با گسترش تسلط گروه های ارتجاعی اسلامی نوکرامپریالیستهای غربی ودولتهای ارتجاعی منطقه برجبهات جنگ مردم ماوبا دریافت سلاح وپول فراوان ازحامیان امپریالیست وارتنجاعی شان وباستفاده ازتبلیغات گسترده امپریالیستهای غربی ودولتهای ارتجاعی مبنی بر" کمونیست خواندن" سوسیال فاشیستهای روسی و رژیم مزدورخلق پرچمیها وجنایات سهمگین آنها علیه خلق دربند افغانستان که زیرنام "سوسیالیسم وکمونیسم" انجام می دادند؛ درابتدا تبلیغات وسیع را درجبهات جنگ ودرروستاها علیه نیروهای منسوب به جنبش چپ کشورانجام دادند وبعد حملات جنایتکارانه راعلیه این نیروها آغازکردند وصدها تن از(شعله ای) ها رادرجبهات جنگ بقتل رساندند ویا درپاکستان ترورکردند تاکه این نیروها مجبوربه عقب نشینی ازجبهات جنگ گردیدند. البته این یگانه عامل درشکست وعقب نشینی این نیروها درجنگ میهنی نبود؛ بلکه فکتورهای درونی این سازمانها وجنبش انقلابی ومترقی کشوردراین شکستها بیشترنقش بازی کردند، که عمده ترین آنها عدم موجودیت یک حزب انقلابی پرولتاری نیرومند وضعف جنبش انقلابی پرولتاری بود که درآن شرایط این آمادگی لازم را نداشت تا قیامهای خودجوش توده های خلق راسمدهی کند ومبارزه مسلحانه(جنگ مقاومت ملی) آنها را رهبری نموده ودردرازمدت بتواند آنرا به یک جنگ انقلابی تکامل دهد. گرچه بعد ازوقوع کودتای ننگین ثوردرسال 1357 فعالیتها وتلاشهای زیادی ازجانب نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین درجهت ایجاد یک سازمان(حزب) انقلابی پرولتاری صورت گرفت؛ اما موجودیت انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی مختلف وضعف جنبش انقلابی پرولتاری موجب گردید که حزب انقلابی پرولتاری واحدی تشکیل نگیرد.درحالیکه کتله های وسیعی ازروشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین(شعله ایها) اکثرآباروحیه واحساسات انقلابی وعطش فراوان به مبارزه همه جانبه علیه اشغالگران روسی ورژیم مزدورحاضر به هرگونه فداکاری درمبارزه بودند وتاجایی هم فداکاری کردند وقربانیها دادند؛ اما برای پیشبرد جنگ میهنی درآن شرایط درجهت طرد سلطه استعماری سوسیال امپریالیسم ودولت مزدوران وتکامل جنگ مقاومت ملی به جنگ انقلابی خلق درجهت سرنگونی فئودالیزم وبورژوازی کمپرادوروکلا سلطه امپریالیسم ازکشوروپروپیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ضرورت به سلاح عمده انقلاب یعنی موجودیت حزب انقلابی پرولتاری با خط روشن انقلابی(مارکسیستی- لنینیستی- مائونیستی) بود. چون درآن شرایط اکثریت این سازمانها خطوط روشن انقلابی برمبنای (م- ل- ا) نداشتند؛ لذا درپروسه پراتیک مبارزاتی بیش ازقبل دچارانحرافات گوناگون اپورتونیستی ورویونیستی وتسلیم طلبانه شدند که هرچه بیشترجنبش انقلابی کشوررا تضعیف کرد. ازجهت دیگردرسطح جهانی آخرین پایگاه انقلاب جهانی درچین توسط رویونیستهای "سه جهانی"

سقوط داده شده بود و حمایت و پشتیبانی بین المللی منحیث شرط خارجی برای پیروزی جنبش انقلابی پرولتاری کشور تقریباً وجود نداشت.

با در نظر داشت مختصر فوق جنگ مسلحانه مردم افغانستان علیه رژیم مزدور خلقی پرچمها و اشغالگران سوسیال امپریالیست روسی، ماهیتاً مقاومتی بود عادلانه و برحق که برای دفاع از استقلال و آزادی میهن شان به پیش می بردند. این جنگ و مقاومت دارای خصلت ضد استعماری و امپریالیستی و آزادیخواهانه بود و از جمله جنگهای استقلال طلبانه خلقهای جهان علیه استعمار و امپریالیسم بخاطر آزادی ملی بود. همانقدر که جنگ مردم ما در آن زمان و بعداً از جانب اشغالگران روسی و رژیم مزدور خلقی پرچمها و همفکران بین المللی آنها و دیگر قماشهای اپورتونیستی و رویزیونیستی، " غیر عادلانه " خوانده می شد؛ برعکس از دید تمام نیروهای مترقی و انقلابی جهان جنگی عادلانه و برحق ارزیابی گردید. و رهبری ارتجاعی تحمیلی بر آن جنگ خصلت آزادی خواهانه و عادلانه آنرا نمی زداید. زیرا در جنگهای که بخاطر حصول استقلال و آزادی ملی از جانب توده های خلق و ملل اسیر علیه استعمار و امپریالیسم صورت می گیرد، رهبری پرولتاری در آنها قید نه شده است. ویا برای عادلانه بودن این نوع جنگها رهبری انقلابی شرط نیست و همیشه روی خصلت عادلانه بودن این گونه جنگها تأکید شده است زیرا که در جهت طرد یوغ استعمار و سلطه امپریالیسم صورت می گیرد و آنرا مورد ضربت قرار می دهد. البته ماهیت رژیم که بعد از طرد سلطه استعماری امپریالیسم و کسب استقلال سیاسی کشور تشکیل می شود مربوط به سیاستی است که جنگ را رهبری می کند. که در صورت نبود رهبری انقلابی و مترقی رهبری آن بدست طبقات و نیروهای ارتجاعی می افتد. چنانکه جنگ و مقاومت مردم افغانستان تحت رهبری نیروهای ارتجاعی اسلامی مزدور امپریالیستهای غربی قرار گرفت و به شکست کشانده شد.

"مارکس و انگلس استوارانه از مبارزات ملل ستمدیده و توده های مردم در مناطق مستعمراتی که در معرض این شکل از استعمار سرمایه داری بودند، از جمله مبارزات مردم ایرلند، شورشهای توده ای در نقاطی از جهان مانند هند، ایران و چین..." دفاع کردند. همچنین لنین در کنگره دوم کمینترن بر "... نیاز پشتیبانی کامل و جدوجهد در پیشبرد جنگهای رهاییبخش ملی در مستعمرات توسط کمونیستها و از طرف دیگر بر روی نیاز به حفظ استقلال کمونیستها و تقویت نیروهای انقلابی در این گونه جنبشهای رهاییبخش ملی تأکید ورزید". مائوتسه دون می گوید: " ما کمونیستها نه تنها با جنگهای عادلانه مخالفی نداریم، بلکه در آنها فعالانه شرکت می کنیم" (صفحه 223 جلد دوم آثار منتخب). در قیامهای توده ای سالهای (1857-1859) در هند که اربابان فئودال رهبری آنرا در دست داشتند و وقتی دولت و ارتش بریتانیا امتیازاتی به فئودالها داد خود را از قیام کنار کشیدند. ملاحظه می شود که رهبری و عمل تسلیم طلبانه و خیانتها آنها به قیامهای مردم هند علیه استعمارگران انگلیس، از وجهه عادلانه این قیامها نمی کاهد. این قیام ها علیه استعمارگران انگلیسی، همدردی عمیق مارکس و انگلس را برانگیخت و آنها با حرارت به حمایت از قیام کنندگان برخاستند. مارکس در نامه جنوری سال (1858) به انگلس خاطر نشان ساخت که این قیام به پیروزی پرولتاریا کمک خواهد کرد (مسئله ملی و مستعمرات). لنین می گوید: " لازم جنبه انقلابی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیسم بهیچ وجه این نیست که عناصر پرولتاریائی در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه جمهوری خواهانه ویا متکی بر دموکراسی باشد" (جزوه مسئله ملی). همچنین با وجود غصب رهبری انقلاب سیاسی خلقهای ایران در سال 1357 توسط خمینی جلا و باند او کسی گفته نمی تواند که آن جنبش مترقی خلقهای ایران برحق و عادلانه نبود. آیا مبارزات مسلحانه خلق چین علیه امپریالیسم فدراسیون روسیه را در دهه نود میلادی بخاطر ماهیت رهبری آن که در سال 1996 به تسلیمی شکست انجامید، می توان ناعادلانه خواند؟ که نه! همچنین مبارزات قهرمانانه خلقهای هند و چین از جمله خلق ویتنام که علی الرغم خیانت رویزیونیستی تمام و کمال رهبران ویتنام امروز کماکان ارزش عظیم خود را حفظ کرده است. با در نظر داشت ملاحظات فوق نظر "سا" در " غیر عادلانه" خواندن جنگ مقاومت ملی خلق افغانستان علیه سوسیال امپریالیسم شوروی و رژیم مردوران یک نظر و موضع کاملاً اپورتونیستی راست و تسلیم طلبانه است.

اما در رابطه به مقایسه ای اشغال نظامی و تسلط استعماری سوسیال امپریالیسم روسی در سال 1358 خورشیدی و اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیسم امریکا و ناتو در سال 2001 میلادی، هر دو با شیوه ها و اشکال متفاوت در ماهیت تفاوتی ندارند، هر دو اشغال نظامی و تسلط استعماری اند؛ لیکن در آن زمان توده های خلق افغانستان بطور خودجوش علیه دولت خلقی پرچمیها و ارتش متجاوز و اشغالگر روسی و تسلط استعماری آن، قیام کردند و مبارزه مسلحانه را به شکل جنگ های چریکی علیه ارتش اشغالگر روسی و ارتش رژیم مزدوران به پیش بردند و در عدم آمادگی و توان نیروهای انقلابی و مترقی کشور در رهبری این جنگ مقاومت ملی، نیروهای ارتجاعی اسلامی به کمک امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه خود را بر جنگ مقاومت مردم ما تحمیل کرده و رهبری آنرا در دست گرفتند. اما در سال 2001 میلادی بنابر شرایط و عوامل مختلف ملی، بین المللی و منطقه ای توده های خلق علیه اشغالگران امریکائی و ناتو ظاهراً قیام نکردند و به جنگهای گوریلائی روی نیاوردند. ما طی این دوازده سال در نوشته های مختلف به تحلیل همه جانبه این موضوع پرداخته و درباره این عوامل به تفصیل صحبت کرده ایم. اگرچه طی دوازده سال اخیر توده های خلق افغانستان علیه اشغالگران امریکائی و ناتو و دولت مزدور کرزی دست به قیام و شورش مسلحانه زده اند؛ اما به اشکال مختلف از طریق مظاهرات و اعتراضات گسترده نارضائی و نفرت و انزجار خود را علیه ارتشهای اشغالگر (که وحشیانه به کشتار مردم ما دست میزنند و شنیع ترین جنایات و تجاوزات را بر آنها روا می دارند) و علیه به مستعمره کشیدن کشورشان و تشکیل دولت دست نشانده کرزی (متشکل از خابین ترین و جانی ترین گروه های ارتجاعی وطن فروش) ابراز کرده اند که توسط دولت مزدور و اشغالگران سرکوب شده اند. همچنین روحیه و احساسات ضد استعماری و ضد امپریالیستی در توده های خلق ما با قوت آن وجود دارد. اما در عمل دیده می شود که توده های مردم در جنگ گروه های طالبان و گلب الدین و حقانی علیه ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور کرزی سهم نگرفته اند. در یک طرف این جنگ گروه های ارتجاعی اسلامی منحیث نمایندگان طبقات فئودال و کمپرادور قرار دارند که مستقیماً توسط دولت پاکستان کمک و هدایت نظامی و سیاسی می شوند و بعلاوه از کمکهای سایر دولتها و نهادهای ارتجاعی و حتی برخی از کشورهای امپریالیستی برخوردار هستند و طرف دیگر این جنگ امپریالیستهای امریکائی و ناتو و متحدین آنها و دولت دست نشانده هستند. این گروه های ارتجاعی در حال جنگ نیز بخشی از وابستگان و نوکران امپریالیسم بوده و هستند که توسط همین بادران امپریالیست شان از قدرت دولتی رانده شده اند و تلاش دارند تا با اعمال فشار نظامی بادران سابق خود را مجبور به امتیازدهی برای آنها سازند و به قدرت بازگردانده شوند. این جنگ از طرف امپریالیستهای اشغالگر زیر نام "جنگ علیه تروریسم اسلامی" و از طرف گروه های ارتجاعی اسلامی بنام "جهاد- جنگ مقدس" به پیش برده می شود. جنگ این گروه های ارتجاعی وحشی ضد مردم و ضد پیشرفت و ترقی فقط برای رسیدن به قدرت دولتی است. اینها به لحاظ خصلت طبقاتی و ماهیت ایدئولوژیک- سیاسی تا مغز استخوان ارتجاعی عقبگرا و قرون وسطائی اند و هیچ برنامه ای برای استقلال کشور و آزادی مردم و حق تعیین سرنوشت شان ندارند. این گروه ها ده سال است که مانند ارتشهای اشغالگر و وحشیانه به کشتار خلق ما مشغول اند؛ اینها یکبار برای خلق ما امتحان پس داده اند. این گروه های ارتجاعی مزدور از روحیه ضد استعماری و احساسات آزادی خواهانه توده های خلق علیه اشغالگران امریکائی و اروپائی و متحدین آنها بنفع شان بهره می گیرند. این گروه ها طی ده سال نتوانسته اند توده های مردم را متقاعد کنند که علیه اشغالگران امریکائی و ناتو و دولت مزدور در جهت تحقق اهداف آنها وارد جنگ شوند.

از جانب دیگر نیروهای انقلابی و مترقی کشور هم به لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی این توان و آمادگی را پیدا نکرده اند که حزب سیاسی انقلابی خود را تشکیل دهند، هسته های ارتش توده ای انقلابی را اساس بگذارند و جبهه متحد ملی را از تمام نیروهای واقعاً مترقی و دموکرات ضد امپریالیست و ضداارتجاع در اتحاد با کارگران و دهقان تهیدست تشکیل کنند و جنگ مقاومت ملی را علیه اشغالگران امریکائی و ناتو و دولت مزدوران آغاز کنند و بعد از تسلط استعماری امپریالیسم امریکا و ناتو و سرنگونی دولت مزدور آنرا به جنگ انقلابی خلق تکامل دهند.

در صفحه (221) چنین می خوانیم: "سازمانهای چپ یا بازماندگان شعله جاوید که مشهورترین آنها ساما، رهائی و حزب کمونیست (مائویست) بودند، موضعگیریهایی مختلفی داشتند، حزب کمونیست (مائویست) این تهاجم را اشغال نامید و شعار "جنگ خلق" علیه اشغال را سرداد؛".

"سا" در اینجا از موجودیت "سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)" ویا "گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م- ل م-)" یک قلم انکار کرده است. اینکه "سا" درباره سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری) ویا گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م- ل م) چگونه فکرمی کند به خود آنها مربوط است؛ ولی این تشکل در جنبش انقلابی پرولتری (م- ل- ا یا م- ل- م) وجود داشته است و کیفیت و کمیت مبارزات انقلابی آن در عرصه مبارزه ملی و طبقاتی و همچنین در عرصه جنبش انقلابی پرولتری کشور و در سطح جنبش بین المللی کمونیستی در مبارزه ایدئولوژیک- سیاسی علیه انواع اپورتونیسیم و رویزیونیسیم هم معلوم و مشخص است و اسناد آن در جنبش انقلابی پرولتری کشوری این واقعیت است. ولی "سا" این حقیقت را انکار کرده است. و این امر در ماهیت یک نفی عقده مندانه و خصمانه و اپورتونیستی است. "سا" که با ادعای "مارکسیست- لنینیست- اندیشه مائوتسه دون" تاریخ نوشته است؛ نباید از وجود چنین حقیقتی انکار می کرد. معلوم می شود که تعصب خرده بورژوائی و اپورتونیسیم آنقدر بر اذهان این آقایان تسلط دارد که از واقعیت یک تشکل زنده و پویا در جنبش انقلابی پرولتری کشور انکار کرده اند. به هر صورت تاریخ واقعی و حقیقی جنبش انقلابی پرولتری کشور را کمونیستهای انقلابی می نویسند. و اگر "سا" و هم سخنان آن هزار بار از موجودیت "گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م- ل- م) انکار نمایند؛ کوچکترین خللی بر هویت و تاریخ مبارزاتی آن وارد نمی شود. این شیوه تاریخ نگاری بی شباهت به شیوه تاریخ نگاری طبقات حاکم ارتجاعی نیست که سعی می کردند و می کنند تا تاریخ را از دیدگاه طبقاتی خود و بر حسب منافع طبقه خود بنویسند و مبارزات طبقاتی، فعالیتها و مبارزات تولیدی و دست آوردها و تجارب علمی، فرهنگی، هنری و فنی توده های خلق را انکار و یا آنها را به اشکال مختلف مسخ می کنند.

"سا" در سند کنگره دوم اش بتاريخ (ماه قوس 1391) بخش پنجم تحت عنوان "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (جا)" چنین ابراز نظر می کند: "اندیشه مائوتسه دون توسط حزب کمونیست پیرو بکار برده شد و بعد مائوتیسیم و بعد (مارکسیسم- لنینسم- مائوتیسیم- اندیشه گونزالو) و سرانجام مارکسیسم- لنینسم- مائوتیسیم- اندیشه گونزالو (عمدتاً اندیشه گونزالو) پذیرفته شد؛ همچنین از طرف حزب کمونیست انقلابی امریکا "اندیشه مائوتسه دون بکار برده شد و بعد "مائوتیسیم" را بکار برد. "سا" ادامه می دهد: این وضعیت به خوبی نشان می دهد که استفاده از "مائوتیسیم" بجای اندیشه مائوتسه دون از طرف اعضای "جا" نه از یک پراتیک؛ بلکه از اثرگذاری حزبی نشأت کرده که "اندیشه گونزالو" و عمدتاً اندیشه گونزالو را پذیرفته است. این همه "مائوتیسیم" گفتن نشان می دهد که کاربران عمده آن چگونه راه را برای "اندیشه"، "راه" و "سنتیز نوین" باز کرده و شاید هم روزی در کنار آن "گونزالیزم" نیز جابه جاشود....".

"سا" درباره این مسئله مهم ایدئولوژیکی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و در جنبش بین المللی کمونیستی در آن زمان و اکنون، یعنی اینکه "مائوتیسیم" مرحله تکامل یافته تر "اندیشه مائوتسه دون" است؛ می خواهد با این گونه برخورد های میکانیکی و ساده انگارانه و سفسطه بافی اولاً کیفیت تکاملی انقلابی و اهمیت جهان شمول اصطلاح "مائوتیسیم" را ناچیز جلوه دهد و ثانیاً با این استدلال واهی که چون حزب کمونیست پیرو که از اعضای مهم "جا" بوده است بجای اندیشه مائوتسه دون "مائوتیسیم" را پذیرفت و در کنار آن "اندیشه گونزالو" را بکار برد و به همین صورت مدعی است که حزب کمونیست انقلابی امریکا با "هژمونیسیم" ای که طی بیست و پنج سال در "جا" اعمال کرده است، با پذیرش "مائوتیسیم" بجای "اندیشه مائوتسه دون" گویا راه را برای "سنتیز نوین" باب آوایان باز کرده است و به همین صورت پذیرش "مائوتیسیم" از جانب حزب کمونیست نپال (مائوتیسیم) که راه را برای "راه پراچندا" باز کرد! صرف نظر از این برخورد عامیانه "سا" نسبت به یک موضوع مهم جنبش بین المللی کمونیستی که غنا و تکامل علم انقلاب پرولتاریای جهان مطرح است و احزاب، سازمانها و گروه های که خط ایدئولوژیک- سیاسی آنها را "م- ل- ا" تشکیل میداد؛ چه آنها بیکه عضو "جا" بودند و چه

انهاییکه عضورسمی "جا" نبودند؛ با تداوم مبارزه انقلابی و بادرک علمی و دیالکتیکی عمیق تروهمه جانبه تر از خدمات جاودان مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتری، "مائوئیسم" راملحه تکامل یافته تر اندیشه مائوتسه دون" دانسته و خدمات مائوتسه دون را همتر از با خدمات مارکس ولنین به علم انقلاب پرولتری پذیرفته اند. "مائوئیسم" بیان واقعی تکامل یافته اندیشه مائوتسه دون است و آنرا تاسطح (اندیشه جهانی) ارتقای ماهیت و حیثیت بخشید. اینکه "سا" می گوید: استفاده از "مائوئیسم" بجای اندیشه مائوتسه دون" نه از یک پراتیک بلکه از اثرگذاری کدام حزب نشأت کرده است؛ "غیرواقعی و نادرست است. زیرا اندیشه مائوتسه دون در پراتیک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری رفیق مائوتسه دون غنای بیشتری یافت و پراتیک مبارزاتی کمونیستهای انقلابی جهان این امر را ثابت ساخت که "مائوئیسم" هم سطح وهم وزن مارکسیسم- لنینیسم است. با کشف تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" توسط مائوتسه دون و برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در حقیقت ایدئولوژی پرولتاریا جهش کیفی کرد و در مارکسیسم- لنینیسم مرحله تکاملی جدیدی، یعنی "مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم" به ظهور رسید.

"سا" استدلال می کند که چون "جا" در برنامه اش گفته است که: "ما تأکید می کنیم که اندیشه مائوتسه دون مرحله نوینی از تکامل مارکسیسم- لنینیسم است. بدون دفاع از مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون و پایه قرار دادن آن، غلبه بر رویزیونیسم و ارتجاع به طور عموم ناممکن است". پس نیاز به استفاده از اصطلاح "مائوئیسم" چیست؟ از این گفته "سا" چنین برمی آید که چون "جا" در بیانیه اش در سال 1984 چنین موضوعی را پذیرفته است؛ لذا دیگر هیچ حزب و سازمانی در جنبش بین المللی کمونیستی نمی تواند درباره اهمیت علمی و انقلابی خدمات جاودان مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتری و تکامل کیفی آن تحقیق و تفحص بیشتر کرده و اندیشه مائوتسه دون را در مقام علمی و انقلابی درخور آن، "مائوئیسم" قرار دهد. احزاب کمونیست انقلابی عضو "جا" خاصا حزب کمونیست پیرو در همان زمان درباره خدمات جاودان مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتری مطالعه و تحقیق گسترده انجام دادند. همچنین در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال (1991) میلادی چنین آمده است: "لنین گفت: "فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد". لیکن در درپر تودروس و پیشرفتهای گرانهای حاصله از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری مائوتسه دون معیاری که لنین ارائه کرد عمیق تر شده است. اینک می توان گفت فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء دهد بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را قبول می کند. همان گونه که مائوتسه دون با قدرت بیان داشت "نا روشنی در مورد این مسئله رویزیونیسم است. همچنین در جلسه وسیع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بتاريخ (26 دسمبر 1993) سند "زنده باد مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم!" به تصویب رسیده و چنین بیان کرده است: "مائوتسه دون در زمینه یک رشته مسائل حیاتی انقلاب، تزهایی بسیاری رابه دقت تدوین کرد. اما مائوئیسم فقط جمع جبری خدمات عظیم مائوئیست. بلکه تکامل فراگیر و همه جانبه مارکسیسم- لنینیسم به مرحله جدید و عالی تراست. مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم یک کل واحد است: از مارکسیسم به مارکسیسم- لنینیسم و سپس به مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم. این کارتوسط کارل مارکس، ولادیمیر ایلیچ لنین و مائوتسه دون برپایه تجربه مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی پرولتاریا و نوع بشر انجام گشته است. مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم ایدئولوژی علمی وزنده ای است که پیوسته تکامل می یابد و کاربرد جهانی شمول دارد. بکار بست این ایدئولوژی در انجام انقلاب و نیز پیشرفت عمومی دانش بشر آنرا غنی می سازد. مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم دشمن هر شکلی از رویزیونیسم و دکماتیسم است. این ایدئولوژی قدرتی عظیم دارد زیرا حقیقت است. "اینکه "سا" پذیرش "اصطلاح" مائوئیسم" را از جانب احزاب کمونیست انقلابی در دهه هشتاد و نود میلادی و بعد از آن "ناشی از اثرگذاری فلان حزب" می داند، کاملاً نادرست و یک برخورد دکماتیستی و اپورتونیستی به این مسئله ای مهم و حیاتی در جنبش بین المللی کمونیستی است. "سا" یا درک عمیق و درستی از خدمات جاودان مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتری ندارد و باعامدانه زیرلغافه "قبول" اندیشه

مائوتسه دون، "مائوتسیم" و جنبش انقلابی پرولتاری (مارکسیستی-لنینیستی-مائوتیستی) را تخریب می کند.
ادامه دارد.....
11 اپریل 2013
(پولاد)